بسم الله الرحمن الرحیم

تقریر درس خارج اصول فقه آیت‌الله اراکی دام برکاته

سال تحصیلی ۱۴۰۵ _ ۱۴۰۶

مقرر	**حجت‌الاسلام محمدعلی زحمت‌کش**	جلسه	۲۱	تاریخ	۱۴۰۵/۰۸/۱۰
عنوان ۱	**اصول عملیه**				
عنوان ۲	**اصل برائت**				
عنوان ۳	**برائت عقلی**				
عنوان ۴	**بررسی ادلهٔ قائلین به «برائت عقلیه»**				
عنوان ۵	**دلیل پنجم: تمسک به روایات**				
عنوان ۶	**روایت اول: حدیث رفع**				

«الْحَمْدُ لِلَّه رَبّ الْعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلَی سَیّدنَا مُحَمَّدٍ وَآله الطَیّبینَ الطَّاهرین وَ لَعنةُ الله عَلَی أعدائهم إلی قیام یَوم الدّین»

چکیدهٔ درس

مبحث محوری این جلسه به واکاوی دیدگاه نهایی مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله پیرامون دلالت آیات بر قاعدهٔ «قبح عقاب بلا بیان» و آغاز بررسی ادلهٔ روایی این قاعده اختصاص داشت. در ابتدا با استناد به عبارات صریح کتاب «فرائد الاصول» تبیین شد که از منظر شیخ انصاری رحمه‌الله، آیات قرآن صرفاً نافی تکلیف در فرضِ نبودِ مطلقِ وصول ـاعم از عقلی و نقلیـ هستند؛ امری که مورد توافق همگان است و ادعای اخباریون مبنی بر وجود بیان عقلی (حکم عقل به احتیاط) را ابطال نمی‌کند.

در ادامه، یک نکتهٔ مهم تاریخی و مبنایی اثبات گردید و آن اینکه برخلاف شهرت موجود، مرحوم شیخ انصاری رحمه‌الله اساساً قائل به قاعدهٔ عقلی «قبح عقاب بلا بیان» نبوده و استقلال عقل را در قبح مؤاخذه بر «ما لا یعلمون» در فرض امکان احتیاط صریحاً انکار کرده است. مؤسس واقعی این قاعده، مرحوم وحید بهبهانی رحمه‌الله در جریان مناظره با اخباریون بوده و پیش از ایشان، قدمایی همچون شیخ مفید رحمه‌الله و شیخ طوسی رحمه‌الله در مقام عمل به احتیاط و مسلک «حق‌الطاعه» گرایش داشته‌اند.

در بخش پایانی، بررسی دلیل پنجم یعنی تمسک به روایات با محوریت «حدیث رفع» آغاز شد. مستدل به وحدت سیاقِ فقرهٔ «ما لا یعلمون» با عناوینی چون اضطرار و عدم طاقت که رفعِ عقلی دارند، برای اثبات قبح عقلی عقاب تمسک جسته است. در نقد این استدلال، ایراد نخست مطرح شد که قرینهٔ «عن أمتی» بیانگر امتنانی بودنِ رفع است؛ و اگر عقل مستقلاً

در این موارد به قبح عقاب حکم می‌کرد، دیگر منتی بر امت پیامبر ﷺ متصور نبود. در خاتمه، به عنوان یک نکتهٔ بدیع در «اصول فقه نظام» خاطرنشان شد که به دلیل همین قید امتنان، برائت شرعی در حق حاکم اسلامی نسبت به مصالح الزامیهٔ محتملِ عمومی جاری نمی‌شود و حاکم موظف به احتیاط است.

***

مرور مباحث پیشین

در جلسهٔ گذشته، آیاتی که در کلام مرحوم شیخ انصاری ﷺ به عنوان استدلال بر قاعدهٔ «قبح عقاب بلا بیان» به آنها استشهاد شده بود، مورد بررسی قرار گرفت.

نفی انتساب قاعده قبح عقاب بلا بیان عقلی به مرحوم شیخ انصاری و قدما

مرحوم شیخ ﷺ در پایان استدلال به این آیات، عبارتی دارند که می‌فرمایند انصاف این است که هیچ‌یک از این آیات، دلالتی بر قاعدهٔ عقلی قبح عقاب بلا بیان ندارد. عبارت ایشان چنین است:

«وَ الْإِنْصَافُ مَا ذَكَرْنَاهُ مِنْ أَنَّ الْآيَاتِ الْمَذْكُورَةَ لَا تَنْهَضُ عَلَى إِبْطَالِ الْقَوْلِ بِوُجُوبِ الِاحْتِيَاطِ؛ لِأَنَّ غَايَةَ مَدْلُولِ الدِّلَالَةِ مِنْهَا هُوَ عَدَمُ التَّكْلِيفِ فِيمَا لَا يُعْلَمُ خُصُوصاً أَوْ عُمُوماً بِالْعَقْلِ أَوْ بِالنَّقْلِ»[1].

حداکثر چیزی که این آیات می‌توانند اثبات کنند این است که تکلیفی که به هیچ وجه علمی به آن تعلق نگرفته است و هیچ نحو وصولی ـولو وصول عقلیـ ندارد، مورد مؤاخذه و عقاب نخواهد بود. این در حالی است که قائلان به وجوب احتیاط ـولو عقلاًـ معتقدند در ما نحن فیه وصول وجود دارد. مقصود کسانی که قائل به وصول نقلی هستند روشن است؛ و کسانی هم که قائل به وصول عقلی هستند، معتقدند تکلیف از طریق عقل واصل است؛ چراکه عقل در موارد احتمال تکلیف و امکان احتیاط، به وجوب احتیاط حکم می‌کند و همین وصول عقلی کفایت می‌کند. ایشان در ادامه می‌فرمایند: «لِأَنَّ غَايَةَ مَدْلُولِ الدِّلَالَةِ مِنْهَا هُوَ عَدَمُ التَّكْلِيفِ فِيمَا لَا يُعْلَمُ خُصُوصاً [یعنی به دلیل خاص] أَوْ عُمُوماً [یعنی به دلیل عام] بِالْعَقْلِ أَوْ بِالنَّقْلِ، وَ هَذَا مِمَّا لَا نِزَاعَ فِيهِ لِأَحَدٍ». این نکتهٔ بسیار مهمی است که مرحوم شیخ ﷺ می‌فرمایند اصل اینکه اگر هیچ بیانی ـولو بیان عقلیـ در کار نباشد، عقابی نیست، امری است که هیچ‌کس در آن نزاعی ندارد. سپس می‌فرمایند: «وَ إِنَّمَا أَوْجَبَ الِاحْتِيَاطَ مَنْ أَوْجَبَهُ بِزَعْمِ قِيَامِ الدَّلِيلِ الْعَقْلِيِّ أَوِ النَّقْلِيِّ عَلَى وُجُوبِهِ»؛ یعنی کسی که احتیاط را واجب می‌داند، از آن روست که معتقد است لااقل بیان عقلی یا ادلهٔ نقلی بر وجوب آن اقامه شده است.

از مجموع کلام مرحوم شیخ ﷺ استفاده می‌شود که ایشان اساساً قائل به قاعدهٔ عقلی «قبح عقاب بلا بیان» نبوده است و نسبتی که در این زمینه به ایشان داده می‌شود، اساسی ندارد. کسی که مؤسس قاعدهٔ عقلی قبح عقاب بلا بیان بوده و معتقد است عقل مستقلاً به قبح عقاب بلا بیان حکم می‌کند، مرحوم وحید بهبهانی ﷺ است. پیش از مرحوم وحید ﷺ نیز سابقه‌ای برای این قاعده در میان کلمات اصحاب یافت نمی‌شود. بلکه همان‌گونه که پیش‌تر از مرحوم شیخ طوسی ﷺ و

---

۱. **فرائد الأصول**؛ ج ۲، ص ۲۷.

مرحوم شیخ مفید نقل شد، آنها در همین مسئلهٔ حکم تکلیفی که نص و دلیلی بر آن وارد نشده است، در مقام «افتاء» قائل به توقف، و در مقام «عمل» قائل به احتیاط بودند و تصریح می‌کردند که عملاً باید احتیاط کرد.

اساساً محل بحث در اینجا، «مقام عمل» است. اینکه از قاعدهٔ «حق‌الطاعه» یا حکم عقل به استحقاق عقاب بر ترک در موارد احتمال تکلیف و امکان احتیاط سخن گفته می‌شود، ناظر به مقام عمل است، نه مقام افتاء. سخن در این نیست که کسی فتوا بدهد، بلکه بحث در این است که وظیفهٔ عملیه چیست. در مقام تعیین وظیفهٔ عملیه، بزرگانی همچون شیخ طوسی و شیخ مفید همگی قائل به همین مسلک حق‌الطاعه بودند؛ یا به عبارت دیگر، معتقد بودند در جایی که احتیاط ممکن است، احتمال تکلیف وجود دارد و دلیلی نیز بر نفی تکلیف در دست نیست، عقل عملاً به وجوب احتیاط حکم می‌کند. بنابراین، این شهرت که مشهور اصولیین عقلاً قائل به قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان هستند، واقعیت ندارد و تا پیش از مرحوم وحید بهبهانی اساساً چنین مطلبی مطرح نشده بود.

بررسی کلام مرحوم وحید بهبهانی به عنوان مؤسس قاعده

مرحوم وحید بهبهانی در مناقشاتی که با اخباریون ـ که در شبهات تحریمیه یا در جمیع شبهات اعم از تحریمیه و وجوبیه قائل به وجوب احتیاط بودند ـ داشته است، به قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان استدلال کرده است. عبارت مرحوم وحید در مقام دفاع از مجتهدین که در شبهات تحریمیه قائل به برائت هستند، چنین است:

«وَ دَلِيلُ الْمُجْتَهِدِينَ حُكْمُ الْعَقْلِ بِقُبْحِ التَّكْلِيفِ وَ الْمُؤَاخَذَةِ مَا لَمْ يَكُنْ بَيَانٌ وَ الْآيَاتُ الْكَثِيرَةُ وَ الْأَخْبَارُ الْمُتَوَاتِرَةُ الْمُتَضَمِّنَةُ لِنَفْيِ التَّكْلِيفِ وَ الْمُؤَاخَذَةِ مَا لَمْ يَكُنْ بَيَانٌ وَ عِلْمٌ»[1].

این عبارت مرحوم وحید است و پیش از زمان ایشان، چنین تعابیری در کلمات اصحاب دیده نشده است که بگویند: «حُكْمُ الْعَقْلِ بِقُبْحِ التَّكْلِيفِ وَ الْمُؤَاخَذَةِ مَا لَمْ يَكُنْ بَيَانٌ».

رویکرد مرحوم شیخ انصاری در اثبات برائت شرعیه و انکار استقلال عقل

پس از این مباحث، مرحوم شیخ به تفصیل وارد بحث اثبات «برائت شرعیه» می‌شود و استدلال می‌کند که در شبهات تحریمیه ـ و متعاقباً در شبهات وجوبیه ـ دلیل شرعی بر برائت قائم است. اما هیچ دلیلی وجود ندارد که نشان دهد ایشان به حکم عقل به قبح عقاب بلا بیان قائل بوده است؛ بلکه هم عبارتی که اکنون از ایشان خوانده شد و هم عبارتی که پیش‌تر در مباحث گذشته نقل گردید، خلاف این امر را نشان می‌دهد. ایشان در آن عبارت پیشین فرموده بود:

«وَ الَّذِي يَحْسِمُ أَصْلَ الْإِشْكَالِ مَنْعُ اسْتِقْلَالِ الْعَقْلِ بِقُبْحِ الْمُؤَاخَذَةِ عَلَى هَذِهِ الْأُمُورِ [أَيِ الْأُمُورِ التِّسْعَةِ الْوَارِدَةِ فِي حَدِيثِ الرَّفْعِ] بِقَوْلٍ مُطْلَقٍ، فَإِنَّ الْخَطَأَ وَ النِّسْيَانَ الصَّادِرَيْنِ مِنْ تَرْكِ التَّحَفُّظِ لَا يَقْبُحُ الْمُؤَاخَذَةُ عَلَيْهِمَا، وَ كَذَا الْمُؤَاخَذَةُ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ مَعَ إِمْكَانِ الِاحْتِيَاطِ»[2].

---

۱. **فوائد الحائرية**؛ ص ۲۴۰.

۲. **فرائد الأصول**؛ ج ۲، ص ۳۰.

مقصود از «هذه الأمور»، امور تسعهٔ مذکور در حدیث رفع و از جملهٔ آنها فقرهٔ «ما لا یعلمون» است. ایشان تصریح می‌کند که ما استقلال عقل را در حکم به قبح مؤاخذه بر این امور ـاز جمله «ما لا یعلمون»ـ منع می‌کنیم. ایشان می‌فرماید عقل به چنین چیزی حکم نمی‌کند؛ یعنی عقل در صورت امکان احتیاط، حتی نسبت به «ما لا یعلمون» نیز به قبح مؤاخذه حکم نمی‌کند. این عبارت، تصریح مرحوم شیخ رضوان‌الله علیه بر این مطلب است که ایشان قائل به قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان نیست.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، در این عبارت بحث بر سر آیات نیست، بلکه سخن ایشان کاملاً صریح است و می‌فرماید: «مَنْعُ اسْتِقْلَالِ الْعَقْلِ بِقُبْحِ الْمُؤَاخَذَةِ عَلَى هَذِهِ الْأُمُورِ»، که از جملهٔ آنها «ما لا یعلمون» است. حتی در ادامه تصریح می‌فرماید: «وَ كَذَا الْمُؤَاخَذَةُ عَلَى مَا لَا يَعْلَمُونَ مَعَ إِمْكَانِ الِاحْتِيَاطِ»؛ یعنی عقل در قبح مؤاخذه بر «ما لا یعلمون» استقلال ندارد. عبارتی صریح‌تر از این در کجا می‌توان یافت؟

تفاوت منهج مرحوم شیخ انصاری با مدرسه وحید بهبهانی

البته مرحوم وحید بهبهانی رحمه‌الله و شاگردان مکتب ایشان، همچون مرحوم صاحب حاشیه رحمه‌الله و مرحوم شریف‌العلما رحمه‌الله، در مسئلهٔ حکم عقل به قبح عقاب بلا بیان بر همان طریقهٔ وحید بهبهانی رحمه‌الله مشی کردند و قائل به قبح عقاب بلا بیان بودند. اما هنگامی که نوبت به عصر مرحوم شیخ رحمه‌الله رسید، ایشان بر آن منوال مشی نکرد. تمامی استدلال‌هایی نیز که مرحوم شیخ رحمه‌الله در کتاب رسائل به آنها تمسک می‌جوید، برای اثبات «برائت شرعیه» است، نه اثبات «برائت عقلیه» به این معنا که عقل به قبح عقاب بلا بیان حکم کند؛ بلکه ایشان تصریح بر خلاف آن دارد.

پرسشگر: ...

استاد: خیر، بحث مرحوم شیخ رحمه‌الله در این نیست. باید توجه داشت که ایشان این کلام را در چه موضعی مطرح می‌کند؛ ایشان هنگامی این عبارت را می‌آورد که متعرض آیات شده است. برخی از این آیات را مرحوم وحید بهبهانی رحمه‌الله برای اثبات و تأیید همان قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان ذکر کرده بود؛ مرحوم شیخ رحمه‌الله آنها را نقل می‌کند و هنگامی که می‌بیند دلالتی بر مدعا ندارند، در پایان می‌فرماید: «وَ الْإِنْصَافُ...» که پیش‌تر بیان شد. بنابراین، سیاق کلام بسیار روشن است.

بر همین اساس، به عقیدهٔ ما، نسبتِ داده شده به مرحوم شیخ رحمه‌الله دقیق نیست؛ چه رسد به سخن برخی که اساساً ایشان را مؤسس قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان می‌دانند! اولاً به طور قطع مؤسس این قاعده مرحوم شیخ رحمه‌الله نبوده، بلکه مرحوم وحید بهبهانی رحمه‌الله بوده است؛ و ثانیاً مرحوم شیخ رحمه‌الله اساساً قائل به چنین قاعده‌ای نیست و نه تنها دلیلی بر التزام ایشان به قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان در دست نیست، بلکه دلیل بر خلاف آن وجود دارد.

دلیل پنجم: تمسک به روایات

مرحوم شیخ رضوان‌الله علیه پس از آنکه آیات را به عنوان دلیل چهارم بر قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان ـپس از اجماع، بنای عقلا، و قاعدهٔ قبح تکلیف بما لا یطاق که ابن‌زهره رحمه‌الله به آن تمسک کرده بودـ مطرح می‌کند و سرانجام دلالت آنها را بر قبح عقاب بلا بیان عقلی نفی می‌نماید، در «دلیل پنجم» به سراغ احادیث و روایات می‌رود و آنها را مورد بحث قرار می‌دهد.

باید به این نکته دقت شود که اکنون محل بحث، «برائت عقلی» است. دلالت این آیات و روایات بر «برائت شرعی» در مباحث آینده بررسی خواهد شد و به اعتقاد ما، برخی از آنها بر برائت شرعی دلالت دارند؛ اما اکنون سخن در برائت عقلی است.

برخی از روایاتی که در این باب مطرح شده‌اند، قطعاً ارتباطی با مسئلهٔ قبح عقاب بلا بیان ندارند و از آنجا که عدم دلالت آنها واضح است، متعرض آنها نمی‌شویم. اما سه یا چهار روایت وجود دارد که قابل بحث است و ممکن است کسی معتقد شود که این چند روایت، بر قاعدهٔ عقلی قبح عقاب بلا بیان دلالت دارند.

روایت اول: حدیث رفع

نخستین حدیثی که در این مقام بررسی می‌شود، «حدیث رفع» است. مرحوم صدوق رحمه‌الله این روایت را در کتاب التوحید[1] نقل می‌کند و مرحوم کلینی رحمه‌الله نیز روایتی قریب به آن را با تفاوت مختصری در کتاب کافی[2] روایت کرده است. سندی که مرحوم صدوق رحمه‌الله برای حدیث رفع در کتاب التوحید ذکر می‌کند، سندی کاملاً صحیح و بی‌عیب است و ازاین‌رو نیازی به بحث سندی تفصیلی نیست؛ چراکه در جای خود، صحت روایتِ «احمدبن‌محمدبن‌یحیی‌العطار» اجمالاً اثبات شده و دلیل بر وثاقت او کافی است. متن روایت در کتاب التوحید چنین است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ: الْخَطَأُ، وَ النِّسْيَانُ، وَ مَا أُكْرِهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَا يُطِيقُونَ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَ الْحَسَدُ، وَ الطِّيَرَةُ، وَ التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يُنْطَقْ بِشَفَةٍ».

مقصود از «التَّفَكُّرُ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ»، همان تفکر و وسوسه‌های ذهنی دربارهٔ این مسائل است که خداوند را چه کسی خلق کرده یا حقیقت ذات او چیست؛ که صرفِ تفکر در این باره، تا زمانی که به زبان آورده نشود، عقابی ندارد.

تقریب استدلال به حدیث رفع برای اثبات قاعده قبح عقاب بلا بیان عقلی

در مقام استدلال به این روایت، چنین تقریب می‌شود که عبارت «رُفِعَ... مَا لَا يَعْلَمُونَ» که در ضمن «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةٌ» وارد شده است، ناظر به رفع عقلی است و روایت در واقع به این رفع عقلی ارشاد می‌کند. دلیل این مدعا آن است که فقرهٔ «مَا لَا يَعْلَمُونَ» در سیاقی قرار گرفته که سایر موارد مذکور در آن ـ نظیر «مَا لَا يُطِيقُونَ»، «الْخَطَأُ»، «النِّسْيَانُ» و «مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ» ـ همگی دارای رفع عقلی هستند.

توضیح آنکه در «مَا لَا يُطِيقُونَ»، عقل مستقلاً به قبح تکلیف بما لا یطاق حکم می‌کند. در موارد خطا و نسیان نیز مکلف اساساً قابلیت خطاب و تکلیف را ندارد؛ زیرا لااقل در مورد نسیان، شخصْ فراموش کرده است و کسی که فراموش کرده،

---

۱. **التوحید**؛ ص ۳۵۳.

۲. **الکافی**؛ ج ۲، ص ۴۶۳: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ النَّهْدِيِّ رَفَعَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وُضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعُ خِصَالٍ الْخَطَأُ وَ النِّسْيَانِ وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ مَا لَا يُطِيقُونَ وَ مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ وَ مَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ وَ الطِّيَرَةُ وَ الْوَسْوَسَةُ فِي التَّفَكُّرِ فِي الْخَلْقِ وَ الْحَسَدُ مَا لَمْ يُظْهِرْ بِلِسَانٍ أَوْ يَدٍ».

عقلاً قابلیت توجه خطاب به او وجود ندارد. همچنین در فقرهٔ «مَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ»، کسی که مضطر به انجام کاری شده، تکلیف به ترک آن فعل ـ یا تکلیف به انجام فعلی که مضطر به ترک آن است ـ عقلاً از او برداشته شده است؛ چراکه عقل حکم می‌کند هرگاه عبد مضطر به ارتکاب عملی شود، هرچند مولا از آن نهی کرده باشد، عقاب کردن او بر این فعل اضطراری قبیح است.

خلاصه آنکه چون فقرهٔ «مَا لَا يَعْلَمُونَ» در سیاق عناوینی قرار گرفته که عقاب بر آنها عقلاً قبیح است، از وحدت سیاق استفاده می‌شود که در «مَا لَا يَعْلَمُونَ» نیز حکم به همین منوال است.

این تقریبی است که می‌توان برای اثبات عقلی بودنِ قبح عقاب بلا بیان به وسیلهٔ این روایت بیان کرد. با این حال، بر استدلال به این روایت برای اثبات قاعدهٔ عقلی قبح عقاب بلا بیان، چند اشکال وارد است.

پرسشگر: ...

استاد: پیش‌تر نیز مطرح شد لازم است که خودِ مرحوم وحید بهبهانی﵀ تصریح دارد که مراد از «بیان» در این قاعده، بیان علمی و علم‌آور است. بنابراین، در فقرهٔ «مَا لَا يَعْلَمُونَ»، از آنجا که علم از طریق وصولِ بیان حاصل می‌شود، مقصود وصول بیانی است.

پرسشگر: ...

استاد: آنجا که می‌گویند «لَمْ يَكُنْ نَصٌّ»، مقصود این است که علم به چنین نصی وجود نداشته باشد. البته همان‌گونه که در مباحث گذشته اشاره شد، شالوده و پایه‌ریزی اولیهٔ مباحث اصولی شیعه بر اساس ساختار اصول فقه عامه بوده است و از همین رو، مرحوم شیخ﵀ در مباحث شبهات تحریمیه و وجوبیه بسیار از تعبیر «مَا لَا نَصَّ فِيهِ» استفاده می‌کند. این در حالی است که علم اصول فقه شیعه از زمان مرحوم وحید بهبهانی﵀ آغاز به شکوفایی کرد و به طور کلی دگرگون شد، و پس از مرحوم شیخ﵀ نیز به اوج شکوفایی خود رسید. مرحوم وحید بهبهانی﵀ با تأسیس مبانی جدیدی همچون تفکیک میان «حکم ظاهری» و «حکم واقعی»، و تقسیم ادله به «ادلهٔ اولیه و ثانویه» و «ادلهٔ فقاهتیه و اجتهادیه»، بنیاد علم اصول را متحول ساخت. بر اساس این تغییر بنیادین که ایشان ایجاد کردند، دیگر در علم اصول شیعه اصطلاح «مَا لَا نَصَّ فِيهِ» جایی ندارد؛ زیرا ما معتقد نیستیم واقعه‌ای وجود داشته باشد که «لَا نَصَّ فِيهِ» باشد، بلکه همهٔ وقایع «فِيهِ نَصٌّ» هستند؛ منتهی این نص یا دال بر حکم واقعی است و یا دال بر حکم ظاهری. مقصود این است که تعبیر «مَا لَا نَصَّ فِيهِ» که در کلمات مرحوم شیخ﵀ به کار رفته، میراث باقی‌مانده از همان تأثراتی است که اصول فقه شیعی در ابتدا از اصول فقه اهل سنت پذیرفته بود؛ و الا پس از مرحوم شیخ﵀، این تعبیر به کلی از اصول فقه شیعه رخت بربست و جز به ندرت تکرار نشد. اصول فقه اهل سنت مبتنی بر این تقسیم است که احکام بر دو قسم‌اند: «مَا فِيهِ نَصٌّ» و «مَا لَا نَصَّ فِيهِ»؛ اما در اصول فقه ما، احکام به دو قسم «احکام واقعیه» و «احکام ظاهریه»، و ادله ـ به تعبیر و تأسیس مرحوم وحید بهبهانی﵀ ـ به «ادلهٔ فقاهتیه» و «ادلهٔ اجتهادیه» تقسیم می‌شوند که ساختار بحث را کاملاً متفاوت می‌سازد.

نقد استدلال به حدیث رفع؛ ایراد اول: امتنانی بودن رفع و ناسازگاری آن با حکم مستقل عقل

نخستین ایرادی که می‌توان بر استدلال به حدیث رفع برای اثبات قاعدهٔ عقلی قبح عقاب بلا بیان وارد کرد، این است که «رفع» در این روایت، یک رفع امتنانی است و قرینهٔ آن نیز تعبیر «عَنْ أُمَّتِي» در عبارت «رُفِعَ عَنْ أُمَّتِي» می‌باشد. سیاق «رُفِعَ

عَنْ أُمَّتِی» بیانگر آن است که خداوند متعال لطف و منتی بر امت پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهاده و این امور نه‌گانه را از دوش آنها برداشته است.

خودِ این حقیقت که رفع مذکور جنبهٔ امتنانی دارد، گواه بر آن است که عقل فی‌نفسه در مورد «مَا لَا یَعْلَمُونَ» و امثال آن، به قبح مؤاخذه و عدم استحقاق عقاب حکم نمی‌کرده است؛ زیرا اگر عقل مستقلاً به قبح مؤاخذه حکم می‌کرد و در نفی عقاب در این موارد استقلال داشت، دیگر برداشتن این امور چه امتنانی بر امت حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله محسوب می‌شد؟ چراکه حکم عقلی و رفع عقلی، اختصاصی به امت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارد و شامل تمامی امت‌ها می‌شود؛ درحالیکه تعبیر «عَنْ أُمَّتِی» ظهور در اختصاص و امتنان دارد.

پرسشگر: ...

استاد: اگر عقل حتی در موارد اضطرار به قبح عقاب حکم می‌کرد («قبح عقاب عند الاضطرار»)، دیگر در این رفع چه منتی بر امت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود داشت؟ خودِ این امر قرینه‌ای بر آن است که رفع مذکور، یک رفع امتنانی است.

پرسشگر: ...

استاد: البته در خصوص فقرهٔ «مَا اضْطُرُّوا إِلَیْهِ»، ممکن است کسی در مقام تحلیل جزئیات بگوید که نظر روایت اساساً به «اضطرار به سوء اختیار» است، نه اضطرار محض؛ هرچند اکنون بنای ورود به آن بحث جزئی نیست.

خلاصهٔ کلام آنکه تعبیر «عَنْ أُمَّتِی» قرینهٔ روشنی است بر اینکه رفع در این حدیث، رفع امتنانی و برخاسته از لطف زائدی است که خداوند متعال در حق این امت روا داشته است. در غیر این صورت، اگر این رفع به گونه‌ای بود که عقلاً تحقق داشت و عقل مستقلاً در «مَا لَا یَعْلَمُونَ» و امثال آن به قبح عقاب حکم می‌کرد، دیگر در این رابطه هیچ‌گونه امتنانی بر امت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود نداشت.

نکته اصولی در «فقه نظام»: عدم جریان برائت شرعی در حق حاکم اسلامی

در اینجا استفادهٔ دیگری نیز از این روایت کرده‌ایم که هرچند به این مباحث مربوط نیست، اما به مباحث «فقه نظام» ارتباط دارد و به مناسبت به آن اشاره می‌شود. در آن مباحث تبیین شد که این مورد از جمله مواضعی است که نشان می‌دهد «اصول فقه نظام» تا حدودی با «اصول فقه فردی» یا اصول فقه متعارف تفاوت دارد.

توضیح آنکه حتی اگر در حدیث رفع قائل به «رفع شرعی» باشیم و بپذیریم که روایت بر نفی عقاب در «مَا لَا یَعْلَمُونَ» دلالت دارد، این رفع و نفی عقاب، ناظر به آحاد مردم است، نه حاکم اسلامی. به عبارت دیگر، اگر حاکم کشورهای اسلامی و حاکم امت، احتمال دهد که در عملی برای مردم یک مصلحت الزامی وجود دارد، باید به همان احتمال عمل کرده و احتیاط نماید و مجاز به اجرای برائت نیست؛ زیرا جریان برائت برای حاکم در این فرض، نه تنها امتنان بر مردم نیست، بلکه خلاف امتنان بر امت است. در عبارت روایت نیز تعبیر «عَنْ أُمَّتِی» به کار رفته است؛ و هرچند مقصود استنادِ صرف به لفظ «أُمَّتِی» نیست، اما قرینهٔ سیاق و امتنانی بودنِ حکم، نسبت به حاکم نتیجهٔ عکس می‌دهد.

بنابراین، از جمله مواردی که قاعدهٔ برائت ـحتی برائت شرعیـ در آن جریان ندارد، در حق حاکم است. برائت شرعی برای مردم عادی جاری است، زیرا رفعِ تکلیف برای آنها امتنانی است؛ اما در جایی که حاکم نسبت به حقوق و مصالح مردم احتمال تکلیف وجوبی بدهد و احتمال دهد مصلحت الزامیه‌ای وجود دارد که باید کاری را بر مردم واجب سازد یا

خود برای مردم انجام دهد ـ برای مثال، وجوب تأمین بهداشت عمومی یا آموزش عمومی را احتمال دهد ـ در چنین مواردی نمی‌تواند برائت جاری کند؛ چراکه اجرای برائت توسط حاکم، هیچ امتنانی در حق امت ندارد. این نیز نکته‌ای است که در مباحث اصول فقه نظام به آن پرداخته‌ایم.

ادامهٔ بحث ان‌شاءالله در جلسهٔ فردا پی گرفته می‌شود.

و صلّی الله علیٰ محمد و آله الطّاهرین

مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی